



جوانی منوچهر آذری در استودیوهای رادیویی گذشت. آن روزها هنوز مردم این چهره جوان را بدون صدایش نمی شناختند

منوچهر آذری هنوز هم در آستانه ۶۵ سالگی می خندد و می خنداند؛ آن قدر که جواب جدی ترین سؤال ها را هم ربط می دهد به گیلاس و هندوانه. آذری متولد ۱۳۲۲ است و فارغ التحصیل تئاتر از دانشکده هنرهای دراماتیک می گوید با اینکه الان ۴۰ تا فرزند جوان دارد اما هنوز هم خودش را یک جوان می داند و دوست دارد جوانی کند. این را می شود از لطیفه های که وسط جواب هایش می گوید و تغییرهایی که در لحن، صدا و لهجه اش می دهد فهمید. آذری فعالیت هنری اش را با ایفای نقش در نمایشنامه «سبزیف و مرگ» (۱۳۳۷) شروع کرده، بعد به رادیو رفته و با برنامه های «صبح جمعه»، «شما و رادیو»، «زیر ذره بین» و «صبح جمعه با شما» (۱۳۵۴) ادامه داده و بعد از بازی در چندین فیلم سینمایی و مجموعه تلویزیونی حالدارد در مجموعه «آشپزباشی» محمدرضا هنرمند بازی می کند. اما چه کسی است که او را با روحیه طنز، خودمانی بودنش و تیپ های ماندگاری مثل «شوت زاده» و «کارمند کوچولو» شناساند؟ با آذری درباره جوانی خودش، جوانی کردن و جوان های امروزی صحبت کرده ایم.

این شماره: منوچهر آذری

# مثل گیلاس و هندوانه

محمد مهدی حاجی پروانه

● شما ۳۵ سال است دارید مردم را می خندانید؛ توی این چند نسل خندانند مردم تغییر می دهند؟

روحیه مردم موقع جنگ بی نظیر بود. تو برای اینکه بخندی، باید از دل بستگی ها و دغدغه های مادیات خلاص شوی؛ مردم ما آن موقع این طوری بودند. با اینکه جنگ بود و سختی بود و موشک باران، اما مردم دلشان با هم بود؛ یک دل بودند و صمیمی؛ وقتی می خندیدند از ته دل می خندیدند. خندانند نشان هم کار سختی نبود. صدای سوت موشک را با صدای سوت بلبلای جبران می کردیم. صبح جمعه های آن سال ها جزو بهترین روزهای عمر من بود. مردم برنامه مان را خیلی دوست داشتند. حتی توی جبهه ها هم رزمندگان «صبح جمعه با شما» را گوش می کردند و خیلی توی تقویت روحیه شان موثر بود. اما الان خیلی شرایط فرق کرده.

● مردم الان سخت تر می خندند؛ این را قبول دارید؟

بله، صد در صد. مردم ما خیلی مردم شیرینی هستند. هر شهری برای خودش لهجه ای دارد، لطیفه های رایجی دارد، فرهنگ طنز خاصی دارد. اما اینجا همان مساله دغدغه های مادی پیش می آید. الان سخت تر می خندیم چون خودمان را درگیر زندگی و خواسته هایمان کرده ایم. به داشته هایمان شکر نکردیم. الان هر کسی فکر گرفتاری خودش است و این اصلا خوب نیست. آخرش هم تا می خواهی ۴ تا حرف بزنی که از ته دل بخندد، باید کلی از لحاظ فکری آماده اش کنی؛ از فکر دنیا خلاصش کنی تا لبخند بیاید روی لبش.

● شما کدام شرایط را ترجیح می دهید؟

من هر دو تا را دوست دارم. هر دو تایش مزه خودش را دارد. عین میوه می ماند. مگر می شود شما بگویید من گیلاس دوست دارم و هندوانه دوست ندارم؟ من از کار کردن توی هر دو زمان لذت برده ام و می برم. درست است که الان نیازها و خواسته ها فرق کرده اما معرفت مردم هیچ تکانی نخورد. مردم همان جور با حال و با معرفت هستند. گرفتاری ها زیادتر شده اما دل های مردم هنوز از هم دور نشده.

● تعریف شما از جوان های امروزی چیست؟

جوان های امروز می خواهند راه صدساله را یک شبه بروند. خب اینکه نمی شود! باید زحمت بکشند و شگرتی کنند تا تجربه شان بیشتر شود. جوان های امروز پر از خواسته و نیاز و آرزو هستند. هر چند این خواسته ها را هم نمی شود بر آورده نکرد. خب نیازهایشان با ما فرق کرده. ما رور و ک الک دولک بازی می کردیم؛ نهایتش دو چرخه بود. اما الان عصر اینترنت است. جوان امروزی چه می داند چتر که چیست؟ همین دپوز من ۱۰۰ هزار تومان دادم برای ارتقای هارد کامپیوتر پسر من. این خودش یک نیاز است برای جوان امروز. مثل موز می ماند؛ نمی توانم بگویم که نمی خرم. جوان امروز همه اش اینترنت و کامپیوتر است.

● خب اینکه زیاد بد نیست.

نه، ولی همین شرایط متفاوت باعث شده جوان ها دچار یک مشکل بزرگ شوند.

● چه مشکلی؟

سن ازدواج. الان خیلی سن ازدواج رفته بالا. پسر من آمده می گوید: «بابا! استاد دانشگاهمان گفته قبل از تشکیل

زندگی و بچه دار شدن باید فکر یک صندلی خالی توی دانشگاه، یک آپارتمان خوب، یک محل تحصیل خوب و یک ماشین خوب بپوشی باشی». این یعنی چی؟

● خودتان در چند سالگی ازدواج کردید؟

۲۸ ساله بودم.

● خب، شما هم که دیر ازدواج کرده اید!

نه بابا. الان مگر کم پسر ۴۰ و ۴۵ ساله داریم؟ انتظارها بالا رفته. جوان های ترسند از ازدواج. ما وقتی ازدواج می کردیم پدرمان می گفت این اتاق را خالی می کنم برایت؛ دست زنت را بگیر و بیا اینجا بنشین. بعد پله پله ترقی می کردیم. جوان امروز همه چیز را با هم می خواهد. همین، یک شبه رفتن راه صدساله است.

● جوانی خودتان چطور گذشته است؟

من همان موقع هم همه اش توی کار تقلید صدا و نمایش بودم. از همان کلاس پنجم و ششم دبستان، ناظم مدرسه من را شناخته بودم. تا معلمی نمی آمد می گفت آذری بچه ها را سراسر گرم کن تا ساعت خالی شان بگذرد. می رفتم پای تخته و تقلید صدای معلم ها را می کردم. دبیرستان هم می رفتم مدرسه ادیب کوچره روزنامه کیهان. آن موقع یک جشنواره نوروزی ویژه مدارس برگزار می کردند توی تالار فرهنگ. الان آن تالار توی حیاط تالار وحدت است. ما هم یک گروه تئاتر برده بودیم و نمایشنامه یعقوب لیث صفاری را بردیم روی صحنه. اتفاقا همان جا هم بود که با خدایبامرز فرهنگ مهر پرور آشنا شدم. فرهنگ، آنجا به خاطر پانتومیم عالی اش جایزه گرفت و من برای بازی نقش یعقوب لیث.

● کار حرفه ای تان از همان جا شروع شد؟

آره. رفتیم هنر کده هنرهای دراماتیک. آنجا دوره های کارگردانی، بازیگری، فن بیان و هنرپیشگی را گذرانیدیم و بعد رفتیم توی گروه هنر ملی. هم دوره های ایمان هم بهزاد فراهانی، عزیز هنر آموز و حسین محبوب بودند. زنده یاد جمیله شیخی و محمدعلی کشاورز هم از جمله اساتیدمان بودند. اما کار اصلی مان از تلویزیون شروع شد. حدود سال ۴۲ و ۴۳ یک برنامه طنز اجرا کردیم با حسن خیاط باشی. اسمش «خارج از محدوده» بود؛ بعد شد «حرف تو حرف» و بعد هم «شبکه صفر». تقریباً همان گروه هم حوالی سال ۵۴ آمدیم رادیو و برنامه «دوخت و دوز» را اجرا می کردیم. ۴ تا گروه بودیم که صبح جمعه ها برنامه اجرا می کردیم. ۴ هفته یکبار نوبت اجرای ما بود.

● بعد هم که همان جا توی رادیو ماندگار شدید؟

ماندم دیگر. با برنامه «جمعه شما و رادیو» کارمان را ادامه دادیم؛ با عزت الله مقبلی، منوچهر نوری، حسین امیرفضلی و حمید قنبری. تا خود انقلاب برنامه اجرا کردیم تا اینکه انقلاب شد و من با ۳ نفر دیگر به استخدام رادیو درآمدیم. حدود ۳-۴ سال به همین منوال سپری شد تا رسیدیم به احمد شیشه گران، سعید توکل و صبح جمعه با شما. منوچهر نوری بود، کنعان کیانی، اکبر منانی، داریوش میرزایی، حسین عرفانی، اصغر افضلی، رضا عبدی، بریچهر بهروان و خیلی های دیگر. برنامه خیلی خوبی شده بود؛ مردم خیلی دوست داشتند. شنبه ها و یکشنبه ها ضبط داشتیم. دوشنبه ها هم آهنگ های طنز را ضبط می کردیم تا برسد به جمعه و پخش برنامه. چند سالی گذشت تا کم کم جمعمان یکی یکی کم شد و برنامه دیگر ادامه پیدا نکرد. بعد از چند تا برنامه و چند سری برنامه ساز دیگر هم دوباره نوبت ما شد تا رسید به «جمعه ایرانی» که الان هم دارد پخش می شود

● غیر از اینها شما توی چند تا فیلم و سریال و مجموعه تلویزیونی هم

سابقه بازی دارید؛ رادیو اقلانعتان نمی کرد؟

نه، بحث این حرف ها نیست. ببین! من یک چیزی به شما بگویم؟ خدایبامرز «احمد قد کچیان» یک بار من را کنار کشید و به ام گفت: «آذری! اصدا ت خوبه، تیپ ها رو خوب درمی آوری، خوب آهنگ ضری می خونی اما یک چیزی یادت باشه؛ اینکه کارت را صرفاً منحصر به یک جا نکن؛ بالاخره یک روزی یک اتفاقی می افتد یا به هر دلیلی دیگر نمی توانی توی رادیو کار کنی؛ آن وقت چی؟ برو سینما، تئاتر، دوبله کن؛ توی زمینه های مختلف کار کن که اگر یک وقتی نتوانستی یکی را ادامه بدهی زندگی ات زمین نخورد». از آنجا به بعد بود که رفتم توی حوزه های دیگر هم کار کردم؛ چند تا فیلم سینمایی از جمله «در مسیر تندباد»، «دزد عروسک ها»، «عبور از غبار»، «مجردها» و «زن بدلی»، «دیوار» و... کار کردم؛ توی تلویزیون با فرهنگ مهر پرور برنامه «استاد پ پ پ» را کار کردم. توی چند تا سریال مثل «هزارستان» بازی کردم؛ جزو انجمن گویندگان شدم و...

● فکر می کنید چرا مردم از منوچهر آذری خاطرهای خوبی دارند؟

اینکه اولش لطف خداست اما یک چیز را دوست دارم بگویم؛ مخصوصاً به جوان ترها. می خواهم بگویم زیاد دنبال اسم و رسم نباشند. کارشان را درست انجام بدهند. خدا را همیشه در نظر داشته باشند و با ایمان باشند. همین برایشان کفایت می کند و خدا هم هوایشان را دارد. جوان های امروز خیلی زود دل سرد می شوند. این خیلی بد است؛ زود پیرشان می کند. من سعی کرده ام همان روحیه دوران جوانی ام را حفظ کنم. هر روز صبح می روم پارک لاله و با مربی مان مهدی وثوقی ورزش می کنیم. گاهی سربسر درخت موو توت خانه مان می گذارم، گاهی هم با بچه ها سرو کله می زنم. خلاصه بعد از این شصت و چند سال هنوز هم احساس جوانی می کنم.

